

نوستالژیک به آنچه که طی نیم قرن گذشته بر سرزمین فلسطین رفته است، نگاه می‌کند. در واقع، کتاب شرحی است از آنچه که اسرائیلی‌ها به نام صهیونیسم در راستای تغییر چهره روستاها و شهرهای عرب نشین - به صورت آنچه که در این ایدئولوژی برای شهرهای یهودی نشین مناسب تصور می‌شد انجام داده‌اند. اما شگفت اینجاست که این کتاب را نه یک فلسطینی رانده شده از سرزمین فلسطین، بلکه یک اسرائیلی نوشته است که از قضا زمانی مناصبی را نیز در آن کشور عهده دار بوده است. مرون بنونیستی از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۸، معاون شهردار بیت المقدس بود و هم‌اکنون در هآرتز، بزرگترین روزنامه اسرائیل، مطلب می‌نویسد. آنچه مبنای اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد، تجربیات نویسنده در جوانی است که به همراه پدر جغرافیدان خویش در سراسر سرزمین مقدس به گشت و گذار می‌پرداخت تا نقشه‌ای عبری را تهیه کند و اماکن و روستاهای فلسطینی را با نامهایی مرتبط با سرزمین اجدادی اسرائیل تغییر نام دهد. نویسنده در این کتاب می‌کوشد

## چشم انداز مقدس: تاریخچه مدفون سرزمین مقدس از سال ۱۹۴۸

Meron Benvenisti, *Sacred Landscape: The Buried History of the Holy Land Since 1948*, Trans. Maxine Kaufman-Lacusta, Berkeley: University of California Press, 2000, 366 pages.

### محمد حسین حافظیان

پژوهشگر ارشد و مقیم مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه و دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

کتاب «چشم انداز مقدس: تاریخچه مدفون سرزمین مقدس از سال ۱۹۴۸» از منظری

توضیح دهد که چگونه یک چشم انداز فیزیکی و انسانی عربی، به یک دولت یهودی اسرائیل، تغییر شکل پیدا کرد. بنویستی توضیح می دهد که به محض تأسیس دولت اسرائیل، گروهی از متخصصان نقشه برداری، باستان شناسی، جغرافی و تاریخ در ژوئیه ۱۹۴۹، از سوی بن گورین، نخست وزیر وقت اسرائیل، مأموریت یافتند تا برای تغییر نام همه اماکن - شامل کوه ها، دره ها، چشمه ها، راهها و غیره - به نام عبری و منطبق با ایدئولوژی صهیونیسم به تلاش پردازند. از این رو نقشه آفرینی کاملاً به یکی از ابزار های جنگی بدل شد که اهمیت سیاسی بسیار بالایی نیز داشت.

نویسنده به تشریح فرآیندی می پردازد که براساس آن، نام گذاری جدید عبری جانشین نامهای عربی بیش از ۹ هزار جلوه طبیعی، روستا و خرابه ها در ارتز (Eretz) اسرائیل / فلسطین (نامگذاری نویسنده برای سرزمین مقدس، تا بدین وسیله آن را سرزمین یهودیان و اعراب تعریف کند) گردید. وی سپس به تبیین این نکته می پردازد که چگونه چشم انداز عربی از راه جنگ، ویرانی و اخراج به یک سرزمین

شکوفای یهودی تغییر شکل یافت تا میلیونها مهاجر در آن سکونت نمایند. برخوردهای ناشی از آن میان این دو گروه از مردم که مدعی یک سرزمین هستند، معضلات اخلاقی و سیاسی بزرگی را پدید آورده است که بنویستی به تشریح آنها می پردازد. نویسنده خاطرنشان می سازد که هنوز هم نشانه های کافی باقی هست تا چهره کلی اسپانیای مسلمان را حفظ کند. حتی با توسعه پایدار مدرن، میزان نشانه های باستانی هنوز هم چشمگیر است. اما یک فلسطینی که تنها پس از پنجاه سال به سرزمین اجدادی خود باز می گردد، در تشخیص خانه و کاشانه اش به مشکل برخورد خواهد خورد. علاوه بر این، بنویستی می گوید که تغییر شکل داراییهای فرهنگی اعراب به اماکن مقدس یهودیان، کشمکش را بر سر «نشانه های خاطره» که برای هر دو ملت ضروری و اساسی می باشد، پدید آورده است. واقعاً جای شگفتی است که نویسنده در جای جای کتاب از ستمی که اسرائیلی ها برای تأسیس دولت خود، بر اعراب روا داشته اند سخن می گوید، اخراج آنها از خانه هایشان و نیز غارت اموالشان را

متذکر می شود. برای نمونه، در مقدمه کتاب می نویسد، «ما با دشمن شکست خورده چه کرده ایم؟ آیا ما نبرد برای بقا را به یک عملیات پاکسازی قومی بدل ساخته ایم و مردم را به تبعید فرستادیم، زیرا می خواستیم سرزمینشان را غارت کنیم؟» در واقع، نویسنده کتاب را با این امید آغاز می کند که «تمایش برای برعهده گرفتن مسئولیت با ابراز آشکار حس گناهکاری برای بدیهای صورت گرفته و نیز حس دلسوزی برای رنجهای متحمل شده، به بازگشت امید جهت یک همزیستی بهتر و منصفانه در سرزمین مادری مشترک یاری خواهد رساند.» البته در همان جایی که نویسنده می کوشد به منتقدان بالقوه فلسطینی خویش که وی را به نگارش تاریخ توسط پیروزمندان متهم خواهند ساخت، پاسخ بدهد، نشان می دهد که خود او هم چندان کاملاً از جانبداریهای صهیونیستی تهی نیست. برای نمونه، وی ابراز می دارد که «نیازی به اثبات نیست که جنگ سال ۱۹۴۸ بدین خاطر آغاز شد که فلسطینی ها از پذیرش طرح تقسیم ملل متحد خودداری ورزیدند (و آن را چهل سال دیرتر در سال

۱۹۸۸ پذیرفتند)» بدین ترتیب، مسئولیت آغاز جنگ بر عهده فلسطینی هایی قرار می گیرد که مایل نبودند سرزمین خویش را با دیگران تقسیم کنند. همچنین نویسنده بیان می کند که به دلیل سیاسی شدن مسئله پناهندگان، در این کتاب، قهرمان اصلی، تنها چشم انداز فیزیکی خواهد بود، نه پناهندگان. بنابراین، روشن می شود که این نویسنده - که البته طبق گفته خودش به شدت مورد انتقاد و حملات صهیونیستهای افراطی تر قرار دارد - نتوانسته است کاملاً از خطهای قرمز موجود فراتر برود و اثری کاملاً بی طرفانه ارایه بدهد.

نمونه دیگر از این رهیافت دوگانه نویسنده در فصل سوم با عنوان «کوچ گروهی» (Exodus) به چشم می خورد. در این فصل، نویسنده به تشریح برخی جنایات و قتل عامهای بسیار مشهور اسرائیلی ها می پردازد و از قتل عامهایی همچون دیر یاسین نام می برد. وی در این خصوص می نویسد: «تردید نیست که سزاوار است قتل عام دیر یاسین، به عنوان ستمگرانه ترین و وحشیانه ترین نوع پاکسازی قومی مشخص شود.» اما نویسنده

پس از شرح این قتل عام، بی درنگ به این نکته اشاره می‌کند که اعراب نیز با قتل عامی مشابه از این فاجعه انتقام گرفتند! البته در فصلی دیگر با عنوان «پاکسازی قومی» به تشریح سیاست رسمی اسرائیل در عدم بازگشت آوارگان فلسطینی به خانه هایشان می‌پردازد. در فصل ششم، با عنوان «نشانه‌های خاطره»، نویسنده با نقل قول از برخی از متون دانشگاهی اسرائیل، نشان می‌دهد که چگونه واقعیات در آنها تحریف می‌گردد، به گونه‌ای که در همه جا گفته می‌شود که در طی «جنگ استقلال» اسرائیل، این گروه‌های تروریست عرب بودند که به کشتار اسرائیلی‌ها می‌پرداختند و هیچ سخنی از چپاول اموال و غصب زمینهای فلسطینی‌ها به میان نمی‌آید. بدین ترتیب، تنها از ترک خانه‌های فلسطینی‌ها توسط ساکنان آنها سخن به میان می‌آید و اینکه سکونت گاههای اسرائیلی بر روی ویرانه‌های آن خانه‌ها بنا شد. اما هرگز روشن نمی‌شود که چرا فلسطینی‌ها وادار به ترک خانه‌های خود شدند یا اینکه چه کسی خانه‌های آنها را ویران کرده است. در فصل هشتم، با عنوان «آخرین صهیونیست‌ها» نویسنده پافشاری

می‌کند که اسرائیل باید مسئولیت بی‌عدالتیهای تاریخی خود را بپذیرد، به ویژه که هم اکنون پوزش خواستن برای کردارهای غیر اخلاقی بسیار متداول گشته است. از جمله این موارد که نویسنده به آنها اشاره می‌کند، عبارتند از: پوزش خواهی چک‌ها از آلمانی‌هایی که در سال ۱۹۴۵ از سودتلند رانده شدند، پوزش خواهی آلمانی‌ها از چک‌ها به خاطر حمله آلمان به آنها در سال ۱۹۳۸ و نیز معذرت خواهی آمریکایی‌ها از آمریکایی‌های ژاپنی تبار به خاطر بازداشت آنها در طی جنگ جهانی دوم. در واقع از دید نویسنده، درخواست بخشایش یکی از اجزای اساسی روند «اعتماد آفرینی» را پس از پایان کشمکشهای مسلحانه تشکیل می‌دهد. البته خود وی تصدیق می‌کند که در حالی که پیامدهای این بی‌عدالتی هنوز احساس می‌شود، این گونه درخواست بخشایش، ارزش خیلی زیادی نخواهد داشت. به گفته بنونیستی، تاریخ نگاران و اندیشمندان اسرائیلی بسیار پیشتر از حکومت و مقامات رسمی به تصدیق تقصیر رهبری سیاسی و نظامی اسرائیل در فجایع پدید آمده پرداخته‌اند.

در سخن پایانی، بار دیگر نویسنده به مسئله بسیار دشوار پناهندگان فلسطینی باز می‌گردد و به این نکته اشاره می‌کند که آرزوی بازگشت (العوده) بیشترین نیروی عاطفی را حتی برای نسل سوم و چهارم پناهندگان به همراه دارد. در حالی که اسرائیلی‌ها نیز هر نوع ابراز وفاداری به چشم‌انداز کهن فلسطین را معادل تحریک به قتل و نشانه مطمئن برای این موضوع می‌دانند که اعراب خواهان صلح نیستند، بلکه از «روند صلح» به عنوان وسیله آزادسازی مرحله به مرحله سرزمینشان استفاده می‌کنند. زمان نیز این ترسهای ریشه‌دار را کاهش نداده است. در پایان،

نویسنده پیشنهاد می‌کند که اسرائیل باید جنگ سال ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ را پایان یافته اعلام کند و با پایان آنها «وضعیت جنگی» بسیار طولانی را - که به تعلیق حقوق بشر جهانی منجر شده است - پایان بخشد. بنونیستی معتقد است که چشم‌انداز مدفون شده فلسطین هنوز هم به صورت یک نماد و معیار نبرد برای فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها باقی است. اما به اعتقاد وی این سرزمین فضای تاریخی و فیزیکی کافی برای مردم هر دو ملت را داراست و می‌تواند روزی به صورت سرزمینی مشترک در آید.